

پیشگامد سن سلامت دخی  
سال مانع علوم انسانی  
هو سیاهی

- لذت شنیدن موسیقی با گلن گولد / امیر صراف
- شبی با گلن گولد / جان مک گریوی / گلبرگ برزین

با گلن گولد

نمایشنامه‌ای را که با عنوان شبی با گلن گولد در پیش رو دارید، اثری است که دلیل آفرینش آن را بی شک می‌توان گشودن پنجره‌ای دانست که چشم‌اندازش گوشه‌ای از زندگی، آرا و عقاید یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین پیانیست‌های نیمه دوم قرن بیستم، یعنی «گلن گولد» است. نامی آشنا برای تمامی پیانیست‌ها و کسانی که به نوعی با دنیای موسیقی کلاسیک در ارتباط هستند؛ از سویی، همانند یک بُت و یا قدیس، مورد پرستش و یا تقلید قرار گرفته است و از دیگر سوی، در نزد برخی آکادمیسین‌ها و یا شنوندگان محافظه‌کار، از جمله بحث‌برانگیزترین اجراکنندگان به شمار می‌آید. با این همه آنان جملگی در این نکته هم نظر هستند که تمامی ابعاد شخصیت «گلن گولد» نشانی بارز از نبوغی دارد که در نوع خود بی‌همتاست.

روی دیگر این نمایشنامه، آفریننده‌اش «جان مک گریوی»، کارگردان و نویسنده‌ای ایرلندی - کانادایی، است. حوزه کار وی به دنیای سینمای مستند تعلق دارد و در زمره کارگردانان شناخته شده در محافل هنری داخل و خارج از مرز و بوم خود به‌شمار می‌رود. جان مک گریوی، به واسطه دوستی دیرینه‌اش با «گلن گولد»، از این اقبال برخوردار بوده که به نوعی با دنیای نمایش پیوند داده شود و از این رو بتواند تصویری، هر چند بسیار انتزاعی، از این موسیقیدان بزرگ به دست دهد. در اینجا با نمایشنامه‌ای رویرو



کتابخانه و مطابقت فرهنگی  
پژوهش‌های علمی و اجتماعی

هستیم که تمام سوژه آن به نوعی بازسازی تقریباً عینی دوران معاشرت نویسنده اثر با «گلن گولد» است، در قالب مکالمات تلفنی شبانه که قدمت آنها به وسعت دوران آشنایی این دو بازمی‌گردد و عصاره آن گفت‌وگوها، که سازنده ارکان و شیرازه ساختار این نمایش است، به صورت گفت‌وگوی گلن گولد با خودش درآمده.

من اگر خود، به واسطه دوست دیرینه‌ام مجید عباسی، با جان مک‌گریوی آشنا نمی‌شدم و گفت‌وگو نمی‌کردم، نمی‌توانستم به ابعاد آشنایی این دو با یکدیگر پی برم و هم از این روست که به هیچ وجه نمی‌توانم شادی و هیجان خود را از دانستن این موضوع پنهان کنم. چه، این فرصتی است مغتنم تا بتوانم از این طریق، تأثرات و مکنونات قلبی و ذهنی خود را نسبت به این پیانیست برجسته ابراز کنم.

«گلن گولد» در بیست و پنج سپتامبر ۱۹۳۲ در تورنتوی کانادا به دنیا آمد. در سه سالگی ارتباط‌های اولیه او با پیانو آغاز شد و تا ده سالگی آموزش پیانو را نزد مادرش فراگرفت. در همان سال به کنسرواتوار تورنتو راه یافت و سپس، زیر نظر معلم برجسته شیلیایی «آلبرتو گِررو» به تحصیل پرداخت. او در واقع، همانند «کلودیو آرائو»، «ولادیمیر هورویتز»، «اسریناتوسلاو ریختر» و تنی چند از بزرگان دنیای پیانو که زیر نظر تنها یک معلم به آنچه باید دست یابند رسیدند، راه درخشان هنری خود را هموار ساخت. در چهارده سالگی از این کنسرواتوار به عنوان جوان‌ترین پیانیست فارغ‌التحصیل شد و پس از آن شروع به ظاهر شدن بر روی صحنه و اجرای رپرتواری کرد که از ابتدا رپرتواری کاملاً «گلن گولدی» به نظر می‌رسید.

اولین رسییتال خارج از خانه او، در ۱۹۵۵ در واشنگتن، با تأثیری عمیق و شگرف بر شنوندگان و معرفی‌اش به عنوان چهره‌ای منحصر به فرد در عرصه نوازندگی همراه بود. این رسییتال و چند رسییتال دیگر پس از آن بود که پای او را به عنوان یک ستاره به دنیای ضبط باز کرد. در آستانه این ورود، ضبط یکی از آثار برجسته «یوهان سباستین باخ» - «واریاسیون‌های گلدبرگ» - بی‌اغراق جایگاه این ستاره بی‌بدیل پیانو را یک شبه در آسمان هنر موسیقی تثبیت کرد.

در پی این موفقیت عظیم، زندگی او آکنده شد از کنسرت - تورهای بی‌وقفه، از سرتاسر امریکا گرفته تا اروپا، از رسییتال‌هایی با برنامه‌هایی تماماً خاص تا کار با رهبرانی بزرگ هم چون «استوکفسکی»، «برنشتاین»، «کارایان» و... اما نکته عجیب در زندگی پربار و درخشان هنری او که نقل/محاقل هنری شد، فقط اجرای «گلن گولدی» اش نبود؛ کناره‌گیری ناگهانی او از صحنه و خداحافظی‌اش از اجرای زنده، پس از هشت سال در

سال ۱۹۶۴، نیز به نوعی دیگر بر دامنه شهرت او و رمزآلود بودن آنچه در سر داشت افزود. آری او دیگر تا پایان عمر پنجاه ساله اش بر روی هیچ صحنه‌ای ظاهر نشد و از آن پس، تا آخر عمر کوتاهش، به استودیوها روی آورد و به ضبط آنچه خود «دستیابی به کمال مطلق، به دور از تمامی آلودگی‌ها و مشکلات اجرای روی صحنه» می‌نامید، پرداخت.

گلن گولد نه تنها زندگی هنری اش را از صحنه جدا کرد، که زندگی شخصی خود را نیز به تبعیت از آن به انزوایی مطلق و دنیایی کشاند که فقط خود می‌دانست چطور و چگونه با کسانی که دوستشان می‌داشت و لازم می‌دانست، ارتباط برقرار سازد. روزها، استراحت و تمرین و ضبط و شب‌ها مکالمات تلفنی با دوستان نزدیک و دور، از جاهای دور و نزدیک.

گرانبهاترین یادگاری که از گلن گولد به جا مانده است - در کنار آهنگسازی، نوشتن مقالات بسیار و ساخت چندین فیلم مستند (کنسرت و برنامه‌های پژوهشی) - ضبط نزدیک به نود صفحه موسیقی ارزشمند است، در میان آنها اجراهایی وجود دارد که به راستی نمی‌توان برایشان همتایی جست‌وجو کرد. از این حیث، جایگاه نخستین این مجموعه متعلق است به «یوهان سباستیان باخ». تا پیش از او هیچ کس موسیقی باخ را این چنین لمس نکرده و نواخته بود، اجرای باخ آکنده از درک و شعور و احساسات ناب انسانی که نه متعلق به قرن هفدهم یا دوره‌ای خاص، که فراتر از تمامی مقاطع زمانی و مکانی است.

در این اجراها، تمامی ابزارهای اجرا به علاوه همه امکانات پیانوی امروزی در بالاترین سطح ممکن به کار گرفته شده‌اند تا شنونده لذتی بالاتر از شنیدن باخ گلن گولد برای خود متصور نشود.

از دیگر آثار و اجراهای درخشانی که در گنجینه او یافت می‌شوند باید به رپرتوار گسترده اش از موسیقی قرن بیستم اشاره کرد که از آثار اکسپرسیونیستی که «واگنر» و «ریچارد اشتراوس» و «مالر» پیشگامان آن بودند، آغاز می‌شود و در اجرای آثار مکتب دوم وین «شونبرگ»، «برگ» و «ویرن» به اوج می‌رسد.

از سوی دیگر، موسیقی نئوکلاسیک‌های نیمه اول قرن مانند «هیندمیت»، «پروکوفیف» و دیگر تجارت گسترده‌ای که مجال ذکر و تفسیر آنها در این مختصر نیست، در اجراهای او بازتاب می‌یابند. در این اجراها، درست همانند اجراهای باخ، هر چه در زمینه موسیقی اندیشمند قرن بیستم بیان کرد همگی امضا و مهر او را بر خود داشتند و گویای اندیشه پیاپیستی فیلسوفی بودند که قرائتش از موسیقی آوانگارد، نه فقط از دل



تمرینات سخت که از فراسوی درک ذهن پیچیده هنرمندی خود به واقع اکسپرسیونیست، تراوش می‌کرد.

بسیار جا داشت تا از دیگر اجراهای خاص گلن گولد از آهنگسازان بزرگی نظیر «موتسارت»، «بتهوون»، «برامس» نیز سخن گفته و به تحلیل و بررسی آنها پردازیم. اما بدیهی است که این همه مطلب در حوصله یک مقدمه نمی‌گنجد.

\*\*\*

و اما، نخستین آشنایی من به عنوان یک پیانیست با جهان گلن گولد به دوران نوجوانی‌ام باز می‌گردد که طی آن برای اولین بار با اجرای او از سمفونی پنجم بتهوون، با استنساخ «فرانتز لیست» برای پیانو سولو آشنا شدم. آن اجرا به لحاظ قدرت بیان، انسجام فرمال، هیجان و شورآفرینی، بی‌اغراق برای من بیش از نسخهٔ ارکستری‌اش اثرگذار بود. جادوی آن همواره با من بود تا اینکه توانستم برای نخستین بار یکی از ضبط‌های تلویزیونی او را با اجرای اثر دیگری از بتهوون (سونات شماره ۳۱ آپوس ۱۱۰) ببینم. و چنین شد که با گلن گولد به طور همه‌جانبه صوتی و تصویری - در مورد او باید این چنین گفت - ارتباط برقرار کردم.

۳۳۱

او را دیدم و شنیدم، با تمامی جنبه‌های فیزیکی نوازندگی‌اش، پایین نشستن، خواندن‌های بی‌وقفه، حرکات دورانی لاینقطع و مجموعه‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد. شما در میان این ویژگی‌های خاص، با خلوص و عشق و آگاهی موسیقیدانی روبرو می‌شوید که می‌تواند پیرامون خود و پیانو، شور و جذبه و خلسه‌ای وصف‌ناپذیر خلق کند. گلن گولد، فراتر از هر نوع قضاوتی، شما را در یک نکته مطمئن می‌سازد و آن اینکه او در آنچه می‌خواهد و به انجام می‌رساند، یک «آبرپیانیست» است. به معنای دیگر، از پیانیست‌های استثنایی است که با شنیدن صدای پیانوی او، به نامش پی می‌برید. شوک ناشی از مرگ گلن گولد در پنجاه سالگی (یک هفته پس از جشن سالروز تولدش)، در چهارم اکتبر ۱۹۸۲، همچنان برای دوستدارانش باقی است. گواه این مدعی اینکه، جهان پیانیسم بدون او، جهان دیگریست.